

The problems of the proviso of modal opposition between the contradictory propositions

Aliasghar Morovat*

Abstract

In this article, we research this issue: The problems of the proviso of modal opposition between the contradictory propositions. Most of the logicians in Islamic world have accepted the modal opposition as a proviso of contradiction between two modal propositions. In their opinion, if two contradictory propositions had a common modality, we should deny either the Law of Non-Contradiction or the Principle of Excluded Middle. So, there is no choice but opposition in “Modality”. In this paper, I want to show that the sameness of modalities has no problem; and contrary to what the logicians thought, it is the modal opposition that leads to deny the Principle of Excluded Middle. From the point of view of this paper, the root of the mistake is confusion between ‘necessity of negation’ and ‘negation of necessity’ (as well as between ‘perpetuity of negation’ and ‘negation of perpetuity’). So, the modal sameness is needed for contradiction, not the modal opposition.

Keywords: contradictions, , Modality, Necessity, perpetuity, negation.

* Assistant Professor of Graphics, Faculty of Art and Architecture, Bu Ali Sina University, Hamadan, Iran, morovataliasghar@gmail.com

Date received: 2020/05/07, Date of acceptance: 2020/08/06

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

اختلاف متناقضان در جهت و محذور آن

علی اصغر مروت*

چکیده

جمهور منطقیان در جهان اسلام، اختلاف در «جهت» را شرط متناقض بودن دو قضیه‌ی موجهه می‌دانند. از نظر این متفکران اگر دو قضیه‌ی متناقض دارای جهت واحد باشند، محذور امتناع (اجتماع یا ارتفاع) نقیضین پیش خواهد آمد. راه احتراز از این محذور از نظر این منطقدانان، اختلاف جهت قضایا در متناقضان است. در نوشتار حاضر نشان داده خواهد شد که وحدت متناقضان در جهت، هیچ محذوری ندارد و برخلاف آنچه منطقیان مزبور پنداشته‌اند، اتفاقاً این اختلاف در جهت است که محذور ارتفاع نقیضین (کذب متناقضان) را پیش خواهد آورد. از نظر این نوشتار، ریشه‌ی اشتباه منطقدانان قدیم، خلط ضرورت نفی با نفی ضرورت (و نیز دوام نفی با نفی دوام) بوده است. و باید وحدت در جهت را از وحدت‌های معتبر در تناقض دانست و نه از موارد اختلاف در متناقضان.

کلیدواژه‌ها: تناقض، اصل امتناع ارتفاع نقیضین، جهت، ضرورت، دوام، نفی

۱. مقدمه

جمهور منطقیان حداقل در جهان اسلام دو قضیه‌ی موجهه را در صورتی متناقض می‌دانند که در برخی اجزا، وحدت، و در برخی دیگر از اجزاء، اختلاف داشته باشند. البته باید در نظر داشت که ما اگر دیدگاهی را به منطقدانان مسلمان نسبت می‌دهیم آن را از سایر

* استادیار گروه گرافیک، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران،
morovataliasghar@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۵/۱۶

منطقدانان سلب نمی‌کنیم بلکه در مورد سایرین ساکت هستیم. (اثبات شیء نفی ماعداء نمی‌کند)

منطقدانان مسلمان دو قضیه‌ی موجهه را در صورتی متناقض می‌دانند که در کم، کیف و جهت، اختلاف و در سایر اجزاء تشکیل دهنده‌ی قضیه، وحدت داشته باشند. ما در این مقال به مخالفت با قول این منطقیان در باب «اختلاف در جهت» می‌پردازیم و نشان خواهیم داد که بر خلاف نظر آنها، این اختلاف در جهت است که محذورهایی را پیش می‌آورد و وحدت در جهت، محذورهایی که آنها به دو موجهه‌ی متناقض یکسان در جهت، اما مختلف در کم و کیف، نسبت می‌دهند لازم نمی‌آورد.

۲. تناقض در مطلقات

بحث حاضر در باب تناقض در قضایای موجهه است نه مطلقه اما از آنجا که در بحث از شرایط دو قضیه‌ی متناقض مطلقه، نکاتی لازم به ذکر است که از این نکات در بحث اصلی ما استفاده خواهد شد، از این رو ابتدا به بیان پاسخ این پرسش می‌پردازیم که دو قضیه‌ی مطلقه در چه صورتی متناقض هستند.

بنا به قاعده‌ی «نقیض کل شیء رفعه» صورت طبیعی نقیض قضیه‌ای مثلاً با صورت «هر الف ب است» قضیه‌ای با صورت زیر خواهد بود:

چنین نیست که (هر الف، ب است).

برای قضیه‌ی فوق می‌توان لوازمی ذکر کرد که این لوازم اگرچه لفظاً و مفهوماً با قضیه‌ی فوق، فرق دارند اما در مدلول یا مصداق می‌توانند اعم یا مساوی آن باشند. پیدا کردن «لازم مساوی» برای منطقدانان حائز کمال اهمیت است؛ چه آنها از این طریق می‌توانند لازم مساوی (یا به تعبیر عامیانه‌تر «جانشین») قضیه‌ی فوق را به جای «قضیه‌ی نقیض» (و در برابر «قضیه‌ی اصل») قرار دهند و حکم آن را به این نسبت دهند.

مطالعه منطق به خوبی نشان می‌دهد که نقیض‌هایی با صورت «چنین نیست که (...)» چندان کاربردی در منطق قدیم ندارند و «لازم مساوی» (یا جانشین) آنها در این منطق بیشتر مورد استفاده است. به عنوان نمونه شاید بتوان در «قیاس استثنایی با رفع تالی» از قضیه‌ی نقیض با صورت فوق استفاده کرد اما به عنوان مثال در قیاس خلف ما به دانستن «لازم مساوی» نقیض یک قضیه نیاز داریم. بویژه آن‌که در نظر داشته باشیم که در منطق قدیم، قیاس‌های اقترانی در محور توجه هستند و توجه به قیاس‌های استثنایی فقط در حاشیه

قرار دارد. به عنوان نمونه‌ای از لازم نقیض قضیه‌ی «هر الف ب است» اگر قضیه‌ی «چنین نیست که (هر الف ب است)» را به عنوان نقیض لحاظ کنیم قضیه‌ی «بعضی الف ب نیست» به عنوان لازم نقیض در منطق پذیرفته شده است.

در منطق قدیم، نقیض یک قضیه‌ی مطلقه قضیه‌ای است که در کم و کیف با آن اختلاف و در موضوع و محمول وحدت داشته باشد، مشروط به این که در قضایای اصل یا نقیض که جزئیة هستند قاعده‌ی «اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند» در نظر گرفته شود. اما پیمودن چه راهی منطقدانان قدیم را به این دیدگاه رسانده است؟ به نظر می‌رسد منطقدانان قدیم از راه زیر یا راهی بسیار نزدیک به آن به دیدگاه مزبور رسیده باشند:

برای دست یافتن به «لازم مساوی» مورد نیاز، باید مفهوم نفی (یا رفع یا نقض) را که قبل از قضیه قرار دارد در قضیه وارد کنیم و تنها جایی در قضیه که می‌توان نفی را در آن وارد کرد به نظر می‌رسد که «رابطه‌ی قضیه‌ی اصل باشد. در این صورت، نفی رابطه‌ی قضیه‌ی اصل فوق الذکر (هر الف ب است) چنین خواهد شد:

هر الف ب نیست.

در قضیه‌ی حاصله، فرض بر این است که کیف قضیه تغییر کرده و سایر اجزا (کم، موضوع و محمول) به جای خود محفوظ مانده‌اند.

از قضیه‌ی فوق دو تفسیر می‌توان داشت:

(الف) هر الفی ب نیست بلکه برخی الف‌ها ب هستند (و برخی هم ب نیستند).

(ب) همه الف‌ها ناب‌اند و به عبارت دیگر هیچ الف ب نیست.

توضیح: قضیه‌ای که در داخل () آمده است، لازم مساوی قضیه‌ی ماقبل خود یعنی قضیه‌ی (الف) است. در نظر داشته باشید که تا اینجا خبری از قاعده‌ی «اثبات شیء ...» نیست.

در اینجا دو نکته قابل ذکر به نظر می‌رسد: اول این که مطابق تفسیر اول، نقیض یک قضیه‌ی مطلقه‌ی کلیه، قضیه‌ای جزئیة است و این بدان معناست که برای رسیدن به نقیض قضیه باید علاوه بر کیف، کم را هم تغییر داد. و نکته‌ی دوم این که برای این که این دو تفسیر با هم خلط نشود و معنای عبارت «هر الف ب نیست» کاملاً مشخص باشد ما به جای عبارت مزبور این دو عبارت را بر مبنای دو تفسیر از آنها قرار می‌دهیم:

۱. بعضی الف ب نیست (و بعضی الف ب است)

۲. هیچ الف ب نیست.

۳. اصول منطق

طبق یک نظریه‌ی مشهور اصول اینهمانی، امتناع اجتماع نقیضین (اصل تناقض) و امتناع ارتفاع نقیضین (اصل شق ثالث) اصول اکثر نظامهای منطقی (به استثنای مطلق‌های فراسازگار، منطقی شهودی و ...) هستند و این منطقیها بر پایه‌ی آن اصلها استوار هستند. در باب این اصول بحث‌های زیادی صورت گرفته است که خارج از موضوع سخن ماست اما آنچه در این بحث‌ها قابل اشاره است این است که حداقل در منطق قدیم باید در تمام استنتاجات، این اصول مورد نظر باشند و از آنها هیچ تخلفی صورت نگیرد. به عنوان نمونه طبق اصل تناقض دو قضیه‌ی متناقض نمی‌توانند هر دو صادق باشند و بر طبق اصل شق ثالث، کاذب بودن هر دو قضیه متناقض، محال است.

۴. بازگشت به بحث

با توجه به اصل شق ثالث، محال است که دو قضیه‌ی «هر الف ب است» و «هیچ الفی ب نیست» دو قضیه‌ی متناقض باشند چه کاملاً محتمل است که در مواردی قضایایی با صورت «بعضی الف ب است (و بعضی الف ب نیست) صادق باشند. و دو قضیه‌ی کلیه‌ی سابق الذکر کاذب باشند. بنابراین لازم نقیض «هر الف ب است» قضیه‌ی «هیچ الف ب نیست» نیست. همچنین نمی‌توان در بدست آوردن لازم مساوی «چنین نیست که (هر الف ب است)» کم و کیف قضیه‌ی اصل را تغییر داد و به قضیه‌ی زیر به عنوان لازم مساوی با « هر الف ب است » رسید:

بعضی الف ب نیست.

چه، ممکن است که در فرض کذب قضیه‌ی اصل (هر الف ب است) قضیه‌ی فوق الذکر (بعضی الف ب نیست) هم کاذب باشد و قضیه‌ی صادق، قضیه‌ی «هیچ الف ب نیست» باشد. و لازم نقیض دانستن قضیه‌ی «بعضی الف ب نیست» نیز محذور ارتفاع نقیضین (کاذب بودن متناقضان) را پیش خواهد آورد.

برای پیدا کردن لازم مساوی نقیض از نظر منطقیان قدیم، ما حداکثر نسبت‌هایی که موضوع و محمول می‌توانند با هم داشته باشند به صورت زیر نمایش می‌دهیم:

۱. هر الف ب است؛

۲. بعضی الف ب است؛

۳. بعضی الف ب نیست؛

۴. هیچ الف ب نیست.

از چهار حالت فوق حالت اول، همان قضیه‌ی اصل است و نه قضیه‌ی نقیض. بنابراین اگر قضیه (۱) کاذب باشد، طبق اصل امتناع شق ثالث می‌بایست یکی از سه قضیه‌ی باقیمانده صادق باشند و نمی‌توان هر سه قضیه باقیمانده را کاذب دانست.

اما قضایای (۲) و (۳) به سان پشت و روی یک سکه هستند و هر یک «لازم مساوی» دیگری است. بنابراین هر یک را می‌توان به جای دیگری و بدون دیگری ذکر کرد. از این رو می‌توان گفت اگر قضیه‌ی (۱) کاذب باشد، منفصله‌ی زیر صادق خواهد بود:

یا بعضی الف ب نیست و یا هیچ الف ب نیست.

مولفه‌ی دوم منفصله‌ی فوق در بعضی از مصادیق الف ب با مولفه‌ی اول اشتراک دارد.

بنابراین می‌توان ترکیب فصلی فوق را به صورت زیر هم نمایش داد:

بعضی الف ب نیست.

و در توضیح آن گفت که در قضیه‌ی فوق، ب نبودن برخی الف‌ها تصریح شده و در باب ب بودن یا نبودن بقیه‌ی الف‌ها سکوت شده است. از این رو می‌توان با در نظر داشتن این توضیح، قضیه‌ی سالبه‌ی جزئی‌ی فوق را به صورت زیر بازنویسی کرد:

[حداقل] بعضی الف ب نیست.

اصولاً در منطق قدیم اسلامی همه‌ی بعضی‌ها، معنای «حداقل بعضی» را می‌دهند. و در نتیجه‌های جزئی‌ه هم، مقصود همان معنای «حداقل بعضی الف ب است» است. قاعده‌ی معروف «اثبات شیئی نفی ما عدا نمی‌کند» نیز همان توضیح قضایای جزئی‌ه است که در آن مفهوم «حداقل بعضی» به صورتی دیگر بیان شده است. ما در بحث حاضر به وارد کردن قضایایی با مفاد «منحصراً بعضی» هم نیاز داریم. طبق این قضایای قضیه‌ی «بعضی الف ب است» مستلزم این معنی است که «بعضی الف ب نیست» و بالعکس. از این رو برای اینکه خلط و اشتباهی صورت نگیرد ما این قبیل قضایا را به صورت زیر نمایش می‌دهیم:

[منحصراً] بعضی الف ب است/نیست.

البته در منطق قدیم اسلامی نیازی به این تفکیک نبوده چون در همه جای این منطق «بعضی» مفهوم «حداقل بعضی» را دارد و از این رو دو نوع «بعضی» (منحصراً بعضی و حداقل بعضی) مطمح نظر نبوده که جدا نکردن آن‌ها از هم سبب ساز خلط و اشتباه شود. اما در بحث فلسفی حاضر ما درباب این منطق، این تفکیک مور نیاز است.

اکنون به نتیجه‌گیری نهایی در بحث از تناقض در مطلقات می‌پردازیم: اگر لازم نقیض «هر الف ب است» قضیه‌ی «بعضی الف ب نیست» باشد و لازم نقیض مزبور از چهار حالت ذکر شده برای نسبت الف و ب (کل / بعضی الف ب است/ نیست) سه حالت آن را شامل شود (چه، لازم نقیض پیشنهادی به معنای «حداقل بعضی ... نیست» است و این معنا دو حالت، سالبه جزئی و کلیه را شامل می‌شود و موجهی جزئی هم «لازم مساوی» سالبه جزئی است) تنها حالت باقیمانده (حالت چهارم) باید یا همان قضیه‌ی اصل و یا لازم مساوی آن باشد. در غیر اینصورت (عدم همانی حالت چهارم با قضیه‌ی اصل یا لازم مساوی آن) استحاله‌ی کاذب بودن متناقضان پیش خواهد آمد. در ادامه، از روش فوق برای «درستی آزمایی» لازم نقیض ذکر شده برای موجهات استفاده خواهد شد. همچنین در درستی آزمایی مزبور مفهوم «حداقل بعضی» از مفهوم «منحصراً بعضی» صریحاً تفکیک و از این تفکیک استفاده خواهد شد.

۵. نفی تناقض در مطلقات

بنا بر آنچه گذشت، لازم نقیض یک قضیه‌ی مطلقه، قضیه‌ای است که فقط در کم و کیف با آن اختلاف دارد و در سایر موارد با آن یکی است. بنابراین لازم نقیض یک قضیه‌ی مطلقه، یک قضیه‌ی مطلقه‌ی دیگر خواهد بود. اما منطقیان به ما هشدار می‌دهند که «حق آن است که به هیچ اعتبار دو مطلق، نقیض یکدیگر نتوانند بود؛ چه، نقیض اطلاق رفع اطلاق بود نه اطلاق با رفع. (طوسی، ۱۳۷۵: ۱۲۰) و «ان الناس قد افتوا علی سبیل التحریف و قله التامل ان للمطلقه نقیضا من المطلقات و لم یراعوا فیها _ و فی نسخه «فیه» _ الا الاختلاف فی کیفیه و الكمیه ...» (ابن سینا، بی تا: ۳۰۷)

اکنون می‌توان پرسید: آیا آنچه تا اینجا مبنی بر تناقض در شخصیه‌ها و محصوره‌ها گذشت مطابق نظر منطقدانان نبوده است؟

پاسخ این است که قطعاً منطقیان به بیان شرایط تناقض در قضایای شخصیه و محصوره‌ی مطلقه (=غیر موجهه) پرداخته‌اند و در شخصیه‌ها تنها اختلاف در کیف و در محصوره‌ها تنها اختلاف در کم و کیف را کافی شمرده‌اند. (به عنوان نمونه بنگرید به: طوسی: ۸۳-۸۴؛ ابن سینا: ۳۰۴؛ حلی، ۱۳۶۳: ۷۴-۷۶؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰: ۱۹) بزرگترین نشانه برای صرف اختلاف در کم و کیف برای متناقضان در محصوره‌های مطلقه (= غیر موجهه)، مربع (یا لوح یا جدول) «تقابل» در (تقریباً) تمام کتب منطق است که تمام موارد وحدت و تمام

موارد اختلاف بین قضایای متناقض، متداخل، متضاد و داخل تحت تضاد را به خوبی نشان می‌دهد.

بنابراین در این‌که برطبق بخش مهمی در منطق، لازم نقیض یک قضیه‌ی مطلقه، یک قضیه‌ی مطلقه‌ی دیگر است هیچ شکی نیست. حال بر این مبنا در مورد سخنی که فوقاً از منطقیان نقل کردیم و بر طبق آن محال است که تناقض بین مطلقات جریان داشته باشد چه می‌توان گفت؟

به نظر می‌رسد که به پرسش فوق یکی از این دو پاسخ را می‌توان داد:

الف) «قضیه‌ی مطلقه» مشترکی لفظی است و در بیش از یک معنا به کار رفته است و مقصود منطقیان از این که بین مطلقات نسبت تناقض حاکم نیست نسبت تناقض بین قضایای غیر موجهه نیست بلکه «مطلقه» در اینجا معنایی غیر از «غیر موجهه» دارد؛

ب) مقصود منطقیان از «مطلقات» در همه جا به همان معنای «غیر موجهات» است.

در تائید پاسخ الف) می‌توان گفت: قضیه‌ی مطلقه دو معنا دارد یکی به معنای غیر موجهه و دیگر به معنای نوعی از موجهات که «جهت» در آن با لفظ «بالفعل» (یا «گاهی») بیان می‌شود. و از این جاست که برخی گفته‌اند: «مقصود از مطلقه‌ی عامه در اینجا قضیه‌ی موجهه‌ی فعلیه است که شامل همه‌ی اقسام ضروریه و دائمه است، در مقابل قضیه‌ی ممکنه، نه آن‌که مراد از آن قضیه‌ی غیر موجهه باشد. (ملکشاهی، ۱۳۶۷: ۳۴۳)

و در تائید پاسخ ب) می‌توان گفت: مثال‌هایی که منطقیان در این مورد زده‌اند این گمان را که مقصود از مطلقه، غیر موجهه نیست نفی می‌کند. بلکه این مثال‌ها از غیر موجهه‌ها است:

فانه اذا عنی بقولنا: کل [ج] [ب] ان _ و فی نسخه «ای» _ کل واحد من [ج] [ب] من غیر زیاده کل وقت. ای ارید اثبات [ب] لکل عدد من غیر زیاده کون ذلک الحکم فی کل واحد، کل وقت، و ان لم یمتنع _ و فی نسخه یمنع _ ذلک لم یجب ان یکون قولنا: کل [ج] [ب] یناقضه قولنا: لیس بعض [ج] [ب] فیکذب اذا صدق ذلک، و یصدق اذا کذب ذلک. (ابن سینا: ۳۰۷)

آن‌چه فوقاً گذشت نه «اثبات» درستی پاسخ الف) و پاسخ ب) که «تائید» آن‌ها بود؛ چه، «اثبات» دو دیدگاه متناقض ممکن نیست ولی «تائید» آن‌ها ممکن است. اکنون در مقام اثبات، و نه در مقام تائید، چه می‌توان گفت؟

واقعیت این است که نه می‌توان مویادات پاسخ الف) را انکار کرد و نه مویادات پاسخ ب) را، و این بدین معنی است که تهافتی در کلام منطقیان وجود دارد: بدون شک «مربع تقابل» با این قول که تناقض در مطلقات جاری نیست، ناسازگار است. اما اگر ممکن باشد با رفع یکی از اطراف تناقض، دیدگاه‌های منطقی خود را انسجام بخشیم بهتر است این قول را که حداقل در شخصیه‌ها و محصوره‌ها برای برقراری نسبت تناقض بین قضایا به اختلافی بیش از اختلاف در کم و کیف نیاز نیست قبول کنیم و این سخن را که تناقض در مطلقات جاری نیست به کنار بگذاریم؛ چه از این دیدگاه محذوری پیش نخواهد آمد.

ممکن است اشکال شود: اما چنین محذوری پیش خواهد آمد و آن، محذور اجتماع متناقضان در صدق است؛ چه هم «هر الف ب است» می‌تواند صادق باشد و هم «[حداقل] بعضی الف ب نیست»، اگر هر الف در برخی اوقات ب باشد و حداقل برخی ب در برخی اوقات دیگر ب نباشد. (همان)

پاسخ ما به اشکال فوق این است که قضیه‌ی زیر فقط از نظر کم و کیف، مختلف نیستند:

هر الف در «برخی از اوقات» ب است؛

[حداقل] برخی الف «در برخی دیگر از اوقات»، ب نیست.

چه، قید زمانی یا جهت دو قضیه‌ی فوق با هم فرق می‌کند: فرقی که برخی از اوقات با برخی «دیگر» از اوقات دارد. و بنابراین برای این که بررسی شود آیا صرف اختلاف در کم و کیف به محذوری می‌انجامد یا نه، باید دو قضیه‌ای مورد بررسی واقع شوند که واقعا اختلاف آنها فقط در کمیت و کیفیت است. اما دو قضیه‌ای که به عنوان دو قضیه‌ای که صرفا در کم و کیف اختلاف دارند اما هر دو می‌توانند صادق باشند ارائه شده است چنان که دیدیم واقعا فقط در کم و کیف اختلاف ندارند.

۶. تناقض در موجهات

مطابق نظر منطقدانان قدیم، در قضایای مطلقه، دو قضیه در صورتی متناقض هستند که در کم و کیف اختلاف، و در مواردی وحدت داشته باشند. در اینکه دو قضیه‌ی متناقض در چه مواردی باید وحدت داشته باشند بین منطقدانان اختلاف است. دیدگاه قدیمی‌تر و مشهور، موارد وحدت را هشت مورد ذکر کرده است (موضوع، محمول، مکان، شرط، اضافه، جزء و کامل، قوه و فعل، زمان) (ابن سینا: ۳۰۱-۳۰۲) ملاصدرا وحدت در حمل (اولی و شایع) را

به این موارد اضافه می‌کند. (صدرالدین شیرازی: ۲۰) و بوعلی سینا چهار وحدت دیگر را پیشنهاد کرده (ملکشاهی: ۳۸۳-۳۸۴) و میرزا محمود شهابی نیز به این سیزده مورد، دوازده مورد دیگر را هم اضافه نموده است. (شهابی: ۲۱۵-۲۱۸) که مجموع موارد مزبور را به بیست و پنج مورد می‌رساند. به نظر می‌رسد که موارد وحدت می‌تواند خیلی بیشتر از اینها باشند. اما آنچه که در بحث حاضر مهم است این است که هیچ یک از منطقدانان قدیم، «جهت» را جزو موارد وحدت، ذکر نکرده‌اند بلکه به صراحت، آن را از موارد اختلاف بین دو قضیه‌ی موجهی متناقض دانسته‌اند. ولی چرا؟ پاسخ این است که از نظر منطقدانان، وحدت دو قضیه در جهت، اگر آن دو قضیه، متناقض فرض شوند، استحالی اجتماع یا ارتفاع نقیضین را پیش خواهد آورد. و از این رو باید «جهت» را حتما جزو موارد اختلاف ذکر کرد. چه، با اختلاف مزبور، محذورهایی چون صادق بودن هر دو قضیه متناقض یا کاذب بودن هر دو آنها پیش نخواهد آمد.

برای اینکه توجیه منطقیان مسلمان از لازم دانستن اختلاف در جهت، برای دو قضیه‌ی متناقض موجه معلوم شود، دو نمونه از استدلال‌های ایشان را در مورد دو قضیه‌ی موجهه با جهات ضرورت و دوام ذیلا ذکر می‌کنیم:

لازم نقیض «ضروری ذاتیه»، «ممکنه‌ی عامه» است. به عنوان نمونه، لازم نقیض قضیه‌ای با صورت «هر الف ضرورتا ب است»، قضیه‌ای با صورت «بعضی الف به امکان عام ب نیست» خواهد بود و لاغیر. در لازم نقیض مذکور، غیر از کم و کیف قضیه، جهت نیز تغییر کرده و به جای ضرورت، امکان عام نشست است. اما اگر جهت تغییر نمی‌کرد چه، محذوری پیش می‌آمد؟ منطقدانان ما پاسخ خواهند داد که در آن صورت باید پذیرفت که «بعضی الف بالضروره ب نیست» و این بدان معناست که ب بودن حداقل بعضی الف، محال است؛ چه، امتناع همان ضرورت نفی است.

بنابراین طبق قضیه‌ی اصل، ب بودن هر الف ضروری است. و طبق لازم نقیض، ب نبودن حداقل بعضی الف ضروری است حال آنکه ممکن است همه‌ی الف‌ها نه ضرورتا ب باشند و نه ضرورتا ناب، بلکه ب بودن یا نبودن آنها، امری امکانی باشد. در این صورت اخیر (فرض صدق امکان خاص) دو قضیه‌ی اصل (هر الف بالضروره ب است) و لازم نقیض ادعایی (بعضی الف بالضروره ب نیست) کاذب خواهند بود و محذور کاذب بودن دو قضیه‌ی متناقض پیش خواهد آمد. (صدرالدین شیرازی: ۱۹؛ خوانساری، ۱۳۷۹:

در مورد قضيه‌ي دائمه مطلقه هم با استدلال مشابهي گفته شده است که لازم نقيض آن «مطلقه‌ي عامه» است. به عنوان نمونه لازم نقيض قضيه‌اي با صورت «هر الف دائماً ب است» اين قضيه خواهد بود که «بعضي الف مطلقاً/فعلاً ب نيست» مقصود از «مطلقاً» يا «فعلاً» همان «گاهی» است. چه با اعمال قاعده‌ي نقض مضاعف، بايد بتوان از لازم نقيض به لازم اصل يا خود اصل رسيد و اگر معنای «مطلقاً» يا «فعلاً» در قضيه‌ي «مطلقه عامه» همان معنای «گاهی» نباشد، از نفي مطلقه‌ي عامه (که در آن جهت «گاهی» ذکر شده) نمی‌توان الزاماً به دائمه‌ي مطلقه (که در آن جهت «همیشه» ذکر شده) رسيد.

اما چرا بايد لازم نقيض «هر الف دائماً (در هر زمان) ب است» را «بعضي الف گاهی (در بعضي زمان) ب نيست» دانست و جهت را تغيير داد؟ پاسخ تا حدى شبیه استدلال مربوط به قضيه‌ي «ضروريه ذاتيه» است:

اگر لازم نقيض «هر الف دائماً ب است» قضيه‌ي «بعضي الف دائماً ب نيست» باشد آنگاه بايد پذيرفت که حداقل بعضي الف‌ها همیشه غيرباند و به عبارت ديگر حداقل برخي الف‌ها هرگز ب نيستند. حال می‌توان فرض کرد که تمام الف‌ها گاهی ب نيستند و در صورت صدق فرض اخير، هر دو قضيه‌ي «هر الف دائماً ب است» و «بعضي الف دائماً ب نيست» کاذب خواهند بود و اين، استحاله‌ي ارتقاع نقيضين (محذور کذب متناقضان) را پيش خواهد آورد. به عنوان نمونه می‌توان فرض کرد که دو قضيه‌ي «هر انساني همواره غذا می‌خورد» و بعضي انسان‌ها هرگز غذا نمی‌خورند» کاذب باشند و اين کاملاً قابل تصور است.

۱.۶ نقد دلايل فوق

فرض کنيد لازم نقيض قضيه‌ي «هر الف ضرورتاً/دائماً ب است» قضيه‌ي زير باشد:
بعضي الف ضرورتاً/دائماً ب نيست.

اکنون می‌توان پرسيد: در صورتی که دو قضيه‌ي فوق الذکر، متناقض باشند، آیا محذور «کذب متناقضان» پيش خواهد آمد؟

برای رسيدن به پاسخ سوال فوق، ما از اینجا آغاز می‌کنيم که از مفهوم ضرورت/دوام در سالبه‌ي فوق، حداکثر دو تفسير زير را می‌توان داشت:

(الف) ضرورت/دوام نفي

(ب) نفی ضرورت/ دوام

این دو تفسیر دو مضمون متفاوت و مانعه الجمع دارند. بنابراین باید دید کدام تفسیر پذیرفتنی است و کدام تفسیر را باید به کناری نهاد.

ابتدا تفسیر (الف) را بررسی می‌کنیم. ما باید این را در نظر داشته باشیم که در قضیه‌ی «بعضی الف ضرورتا/دائما ب نیست» فرض بر این است که کم و کیف قضیه‌ی اصل (هر الف ضرورتا/دائما ب است) تغییر کرده و سایر اجزا به جای خود باقی مانده‌اند. اکنون فرض می‌کنیم تفسیر (الف) از «بعضی الف ضرورتا/دائما ب نیست» صادق باشد. در این صورت، قضیه‌ی اخیر به این معناست:

«ب نبودن بعضی الف‌ها ضروری/دائمی است».

و به عبارت دیگر اگرچه قضیه‌ی «بعضی الف ضرورتا/دائما ب نیست» ظاهرا سالبه است اما در واقع و پس از تفسیر ضرورت/دوام در آن معلوم خواهد شد که صورت منطقی و راستین قضیه‌ی به ظاهر سالبه‌ی مزبور، قضیه‌ی موجبه‌ی فوق است. موجبه بودن این قضیه مانند قضیه‌ی موجبه‌ی «بنا نبودن بعضی انسان‌ها ژنتیکی/اكتسابی است.» است. اما نباید فراموش کرد که در «بعضی الف ضرورتا/دائما ب نیست» فرض بر اختلاف قضیه‌ی مزبور با قضیه‌ی «هر الف ضرورتا/دائما ب است» (قضیه‌ی اصل) در کم و «کیف» و وحدت آن دو در سایر اجزا قضا یا است. حال آنکه قضیه‌ی «ب نبودن بعضی الف، ضروری/دائمی است» هم در کیف با «هر الف ضرورتا/دائما ب است» اختلاف ندارد و این خلاف فرض است و هم در سایر اجزا با آن اختلاف دارد و این نیز خلاف فرض قبلی ماست. چه، موضوع و محمول قضیه‌ی اصل به ترتیب «الف» و «آنچه که ضرورتا/دائما ب است» و موضوع و محمول لازم نقیض اصل، بر مبنای تفسیر (الف) به ترتیب «ب نبودن بعضی الف» و «ضروری» است.

ممکن است گفته شود قضیه‌ی اصل را باید به صورت زیر در نظر گرفت تا مقایسه آن با تفسیر (الف) درست باشد:

ب بودن همه‌ی الف‌ها ضروری/دائمی است.

در بازنویسی قضیه‌ی اصل به صورت فوق، اگرچه «محمول» قضیه فوق، با «محمول» لازم نقیض متحد در جهت آن («ضروری») یکسان است اما آشکارا «موضوع» دو قضیه‌ی فوق می‌کند و علاوه بر آن «کیف» دو قضیه نیز یکسان است. حال آن که فرض بر حفظ «موضوع» و تغییر در «کیف» قضیه بوده است. و از اینرو حفظ «جهت» در لازم نقیض یک

قضیه‌ی موجهه بر مبنای تفسیر (الف) از لازم نقیض مزبور خلاف فرض است و بنابراین نمی‌توان تفسیر (الف) را از قضیه‌ی «بعضی الف ضرورتاً/دائماً ب نیست» پذیرفت و بناچار باید تنها تفسیر باقیمانده (تفسیر ب) را پذیرفت. طبق تفسیر (ب) ما در لازم نقیض، از نفی ضرورت/دوام، سخن می‌گوئیم و نه از ضرورت/دوام نفی. و بنابراین قضیه‌ی «بعضی الف ضرورتاً/دائماً ب نیست» به این معنی است که حداقل بعضی الف‌ها «ضرورتاً/دائماً ب» (=چیزی که ضرورتاً/دائماً ب باشد) نیستند. نفی ضرورت مستلزم امتناع نیست؛ چه، امتناع، ضرورت نفی است و نه نفی ضرورت. بنابراین از اینکه «بعضی الف‌ها بالضروره/دائماً ب نیستند» لازم نمی‌آید که ب نبودن بعضی الف‌ها ضروری/همیشگی باشد؛ تا بر این مبنا شق ثالثی (هر الفی به امکان خاص ب است) برای دو قضیه‌ی اصل و لازم نقیض آن ممکن باشد و بتوان این شق ثالث را صادق و متناقضان را کاذب فرض کرد. حاصلاً آن‌که اشتباه منطقدانان قدیم این بوده است که ضرورت/دوام نفی را با نفی ضرورت/دوام خلط کرده‌اند و از این راه به لزوم اختلاف متناقضان در جهت رسیده‌اند.

ابن سینا در تفسیر «سالبه‌ی کلیه» دیدگاهی دارد که با دیدگاه ما در اینجا وجه اشتراکی دارد. او می‌گوید در زبان فارسی یا عربی [= در زبان طبیعی] هنگامی که محمول از تمام افراد موضوع سلب می‌شود مقصود سلب محمول از افراد موضوع در همه‌ی اوقات است و بنابراین از «سلب» کلی، «دوام سلب» کلی مراد می‌شود؛ حال آن‌که از دیدگاه منطقی [= در زبان منطقی] معنای سلب کلی جز این نیست که محمول از افراد موضوع که به وصف عنوانی موصوف هستند بدون آن‌که به وقت معین یا نامعین یا به قید دیگری مقید گردد، سلب می‌گردد. (ابن سینا: ۲۸۷-۲۸۹) دیدگاه ما هم در اینجا از این جهت شبیه دیدگاه ابن سینا است که می‌گوئیم: در معنای منطقی راستین، «سلب» ضرورت/دوام، همان «سلب» است و نه «ضرورت/دوام سلب».

۷. اختلاف ظاهری در جهت

در بالا نشان داده شد که وحدت متناقضان در «جهت» محذور مورد نظر منطقدانان را پیش نمی‌آورد. اکنون می‌خواهیم ثابت کنیم که برخلاف نظر منطقدانان مسلمان، اختلاف در جهت محذور، ارتفاع نقیضین یا کذب متناقضان را پیش خواهد آورد. اما قبل از اثبات این ادعا لازم است به این نکته پردازیم که منطقیان قدیم در مورد تمام قضایای موجهه، به هنگام ارائه‌ی لازم نقیض برای آنها، «واقعاً» جهت را تغییر نداده‌اند بلکه در مواردی، جهت

واقعا تغییر کرده و در سایر موارد، تغییر جهت، اتفاق نیفتاده است. به عنوان مثال در قضیه‌ی «وقتی‌هی مطلقه» قضیه‌ای که به عنوان لازم نقیض آن ذکر شده (قضیه‌ی ممکنه‌ی وقتی‌هی) همان جهت زمانی قضیه‌ی اصل (وقت معین) را دارد به عنوان نمونه، لازم نقیض «ماه در وقت حائل شدن زمین ضرورتا منخسف است» این قضیه دانسته شده است: «ماه ممکن است وقت حائل شدن زمین منخسف نباشد» و بدیهی است که جهت «در هنگام حایل شدن زمین (بین ماه و خورشید)» بین دو قضیه محفوظ است و تغییری در آن در «لازم نقیض» ذکر نشده است؛ حال آنکه منطقیان قدیم آنجا که شرایط تناقض دو موجهه را ذکر می‌کنند، بدون هیچ قید و استثنایی، اختلاف در جهت را برای همه موجهات در تناقض الزامی می‌دانند. و این حاکی از تناقضی در کلام منطقیان است که از سویی همه موجهات متناقض را مختلف در جهت می‌دانند و از سوی دیگر برخی از آنها را مختلف در جهت نمی‌دانند.

دیگر اینکه در مواردی «ظاهرا» جهت دو قضیه با هم فرق دارد اما «واقعا» اختلافی وجود ندارد. در تمام مواردی که جای «امکان عام» با «ضرورت» در قضایای موجهه عوض می‌شود داستان از همین قرار است. امکان عام، معنایی جز سلب ضرورت از طرف مقابل ندارد و این لفظ «امکان عام» تنها بیانگر همان معنای لفظ «نفی ضرورت طرف مخالف» است به عبارت دیگر معنای عبارت «نفی ضرورت ب بودن الف» همان معنای عبارت «ممکن است الف ب نباشد» است و معنای عبارت «نفی ضرورت ب نبودن الف» همان معنای عبارت «ممکن است الف ب باشد» است و اختلافی اگر هست در لفظ است و نه در معنا. مانند معنای عبارت «ضرورت ب نبودن الف» که همان معنای عبارت «امتناع ب بودن الف» است. حال آن‌که وقتی معنایی به عنوان لازمه‌ی معنای دیگر ذکر شود، مقصود، تفاوت در صرف لفظ بیانگر آن دو نیست. به عنوان نمونه‌ای از مفردات نمی‌توان «ماهیت» را لازمه‌ی «چیستی» دانست. چه، معنای این دو واژه یکی است و اختلاف، صرفا لفظی است اما می‌توان «امکان» را لازمه‌ی «ماهیت» دانست. امکان و ماهیت نه فقط از نظر لفظی که از نظر معنایی هم با هم مختلف‌اند. و به عنوان نمونه‌ای از قضایا قضیه‌ی «بعضی انسان‌ها ناعالم هستند.» و قضیه‌ی «بعضی انسان‌ها جاهل هستند.» را نمی‌توان متلازم دانست اما دو قضیه‌ی «بعضی انسان‌ها عالم هستند.» و «بعضی انسان‌ها ناعالم نیستند.» را می‌توان واقعا متلازم دانست. بنابراین در تلازم قضایا (مثلا تلازم قضیه‌ی نقیض و قضیه‌ی لازم مساوی آن) مقصود اختلاف دو معنا (صرف نظر از وحدت یا اختلاف در لفظ حاکی از آنها) ی

متلازم است ک مصداق و مدلول یکسانی دارند. اما در مورد ضرورت و امکان عام به این نکته در باب تلازم توجه نشده است. اگر معنای لفظ «امکان عام» و معنای لفظ «سلب ضرورت از طرف مخالف» متفاوت و مصداق آنها یکسان بود می‌توانستیم امکان عام را متلازم با ضرورت از طرف مخالف بدانیم اما آشکار است که چنین نیست.

حاصل آن‌که که قضایای چون ضروری مطلقه و ممکنه‌ی عامه و نیز قضایای چون وقتی مطلقه و ممکنه‌ی وقتی را که در متناقض بودن آنها تردیدی نیست، اگرچه «ظاهراً» جهت در آنها نسبت به یکدیگر متفاوت به نظر می‌رسد اما نمی‌توان آنها را «واقعا» از نظر جهت، مختلف پنداشت.

۸. همیشه و گاهی

با این حال در مورد سایر موجهات که در آنها جهات زمانی به کار رفته است می‌توان گفت که در قضایایی که به عنوان متناقضان ارائه شده‌اند، اختلاف در جهت، صرفاً امری ظاهری نیست و این قضایا از نظر جهت «واقعا» مختلف هستند. به اعتقاد ما اگر این قضایا به عنوان متناقضان پذیرفته شوند، برخلاف پنداشت منطقیان قدیم، محذور کذب دو قضیه‌ی متناقض (استحالی ارتفاع نقیضین) پیش خواهد آمد. برای اثبات مدعا، ما از میان این قضیه‌های مزدوج ذیلاً به تحلیل چهار دسته از آنها می‌پردازیم.

قضایای مزدوج مزبور عبارتند از دائمه‌ی مطلقه و مطلقه‌ی عامه، منتشره‌ی مطلقه و ممکنه‌ی دائمه، مشروطه‌ی عامه و حینیه‌ی ممکنه و، عرفیه‌ی عامه و حینیه‌ی مطلقه. چنان که ملاحظه می‌شود این موجهات همه از بسایط هستند.

دائمه مطلقه و مطلقه‌ی عامه

به عنوان نمونه‌ای از دائمه مطلقه قضیه‌ای با صورت زیر را در نظر می‌گیریم:
هر الف دائماً ب است.

طبق نظر منطقیان قدیم، لازم نقیض قضیه‌ای با صورت فوق، قضیه‌ی ذیل است:
[حداقل] بعضی الف‌ها [حداقل] گاهی ب نیستند.

قضیه‌ی فوق را می‌توان به منفصله‌ای تحلیل کرد که از چهار مولفه زیر تشکیل شده است:

۱- [منحصراً] بعضی الف ها [منحصراً] گاهی ب نیستند. (و [منحصراً] بعضی الف ها [منحصراً] گاهی ب هستند)؛

۲- هیچ الفی [منحصراً] گاهی ب نیست؛

۳- [منحصراً] بعضی الف ها هرگز ب نیستند (و [منحصراً] بعضی الف ها همیشه ب هستند)؛

۴- هیچ الفی هرگز ب نیست.

توضیح: قضیه‌ای که داخل () قرار داده شده است، لازم مساوی قضیه‌ی قبل از آن است.

اکنون باید دید غیر از چهار حالت فوق (که یکی از آنها در فرض کذب دائمی مطلقه، باید صادق و همه آنها در فرض صدق دائمی مطلقه باید کاذب باشند) چه حالات دیگری را می‌توان بین الف و ب از نظر زمانی لحاظ کرد. در پاسخ به این پرسش، دو حالت زیر را می‌توان ذکر کرد:

۵- هر الف [منحصراً] گاهی ب است؛

۶- [منحصراً] بعضی الف [منحصراً] گاهی ب هستند (و [منحصراً] بعضی الف [منحصراً] گاهی ب نیستند).

ملاحظه می‌شود که حالت (۶) همان لازم مساوی حالت (۱) در فوق است؛ اما حالت (۵) مساوی هیچکدام از حالات (۱) تا (۴) نیست. این حالت باقی‌مانده (حالت ۵) باید همان قضیه‌ی اصل (دائمی مطلقه) یا لازم مساوی آن باشد. اما واضح است که چنین نیست: نه از «هر الف دائماً ب است» می‌توان «هر الف [منحصراً] گاهی اوقات ب است» را استنتاج کرد و نه از اینکه «هر الف [منحصراً] گاهی اوقات ب است» می‌توان به استنتاج «هر الف دائماً ب است» پرداخت.

حال، فرض کنید در مواردی حالت (۵) صادق است مانند این که بگوئیم: «هر متفکری (منحصراً) گاهی اوقات (و نه همیشه) خطا می‌کند.» در این صورت قضیه‌ی اصل (دائمی مطلقه) و نقیض پیشنهادی منطقیان قدیم، برای آن (مطلقه‌ی عامه) هر دو کاذب هستند. و اگر این دو قضیه را متناقض بدانیم استحاله رفع نقیضین (کذب متناقضان) پیش خواهد آمد. ممکن است گفته شود در لازم نقیض ارائه شده از سوی منطقیان برای دائمی مطلقه، «گاهی» به معنای «حداقل گاهی» نیست. در این صورت لازم نقیض پیشنهادی به منفصله‌ای با دو مولفه‌ی زیر تحلیل خواهد شد:

(۱) [منحصراً] بعضی الف ها گاهی ب نیستند. (و [منحصراً] بعضی الف ها گاهی ب هستند)؛

(۲) هیچ الفی گاهی ب نیست.

در این صورت، سایر حالاتی که الف و ب از نظر زمانی ذکر شده در دو قضیه‌ی فوق با هم داشته باشند، دو حالت زیر خواهد بود:

(۳) [منحصراً] بعضی الف ها گاهی ب هستند. (و [منحصراً] بعضی الفها گاهی ب نیستند)؛

(۴) هر الفی گاهی ب است.

بدیهی است حالات (۱) و (۳) لازم مساوی هم هستند و بنابراین حالت (۱) حالت (۳) را هم شامل می‌شود. اما در مورد حالت (۴) باید گفت که قضیه‌ای که این حالت را بیان می‌کند باید یا همان قضیه‌ی اصل (هر الف دائماً ب است) و یا لازم مساوی آن باشد و گرنه می‌توان آن را شق ثالثی برای قضیه‌ی اصل (دائمی مطلقه) و لازم پیشنهادی منطقیان (مطلقه‌ی عامه) دانست. ما در بررسی تفسیر قبل از «گاهی» «گاهی» به معنای حداقلی گاهی) نشان دادیم که چنین یکسانی‌ای را نمی‌توان بین قضیه‌ی (۴) در فوق و قضیه‌ی اصل یا لازم مساوی آن، پذیرفت.

متشبهه مطلقه و ممکنه‌ی عامه

مطابق نظر منطقیان قدیم، لازم نقیض قضیه‌ای با صورت «هر الف ضرورتاً در وقت نامعینی ب است» قضیه‌ای با صورت زیر است:

[حداقل] بعضی الف ممکن است هرگز ب نباشد.

قضیه‌ی فوق را می‌توان به منفصله‌ای با دو مولفه‌ی زیر تحلیل کرد:

۱- [منحصراً] بعضی الفها ممکن است هرگز ب نباشند (و [منحصراً] بعضی الفها ممکن است همیشه ب باشند)؛

۲- همه الفها ممکن است هرگز ب نباشند.

غیر از دو حالت فوق، دو حالت ذیل را نیز می‌توان بین نسبت زمانی الف و ب پیشنهاد کرد:

۳- [منحصراً] بعضی الفها ممکن است همیشه ب باشند. (و [منحصراً] بعضی الفها ممکن است هرگز ب نباشند)؛

۴- همه الفها ممکن است همیشه ب باشند.

بدیهی است حالت (۳) همان لازم مساوی حالت (۱) است. اما حالت (۴) باید یا همان قضیه‌ی اصل (هر الف ضرورتاً در وقت نامعینی [=گاهی] ب است) و یا لازم مساوی آن باشد و گرنه ممکن است که استحاله کذب متناقضان پیش بیاید.

آنچه به نظر می‌رسد این است که مقصود منطقیان قدیم از «وقت نامعین» همان «گاهی» است اما مقصود آن‌ها از گاهی همان «حداقل [گاهی] نیست. در این صورت باید دید آیا می‌توان از «هر الف ضرورتاً گاهی ب است» (قضیه‌ی اصل) به این نتیجه رسید که «همه‌ی الف‌ها ممکن است همیشه ب باشند» (حالت ۴)؟ مضمون قضیه‌ی امکانی اخیر این است که «همیشگی بودن ب بودن الف‌ها ضروری نیست» و مضمون قضیه‌ی اصل این است که «الف‌ها ضرورتاً گاهی اوقات (و نه همیشه) ب هستند».

بنابراین قضیه‌ی اصل اثبات نوعی ضرورت (ضرورت ب بودن الف منحصرأ در گاهی اوقات) می‌کند و قضیه‌ی امکانی منطقیان، نفی نوعی دیگر از ضرورت (نفی ضرورت ب نبودن الف در همه اوقات) و این دو مضمون یکی نیستند و با هم تلازم ندارند. بنابراین در فرض صدق حالت (۴) هم قضیه‌ی اصل و هم لازم نقیض پیشنهادی منطقیان هر دو کاذب خواهند بود و در صورتی که قضیه پیشنهادی منطقیان قدیم، واقعاً لازم نقیض قضیه‌ی منتشره مطلقه باشد، استحاله‌ی کذب متناقضان پیش خواهد آمد.

حالت دیگر هم برای منتشره‌ی مطلقه می‌توان ذکر کرد که در آن لفظ زمان نامعین (=گاهی) مضمون «حداقل گاهی» را داشته باشد. در این صورت حالت ذیل نیز برای قضیه-ی اصل قابل تصور است.

هر الفی ضرورتاً حداقل گاهی ب است.

قضیه‌ی فوق بیان می‌کند که «همیشگی یا گاهگاهی بودن ب بودن الف ضروری است» و قضیه‌ی (۴) با جایگزینی «سلب ضرورت از طرف مخالف» به جای «امکان عام» به این معنی است که «همیشگی بودن ب نبودن الف، ضروری نیست». و به عبارت دیگر در قضیه‌ی فوق، امری (همیشگی یا گاهگاهی بودن ب بودن الف) اثبات می‌شود و در قضیه‌ی (۴) ضرورت امر دیگری (همیشگی بودن ب نبودن الف) نفی می‌شود. و بدیهی است که ضرورت امری با نفی ضرورت امری دیگر، متلازم نیست. و از این جا می‌توان نشان داد که حالت (۴) شق ثالثی برای قضیه‌ی اصل و لازم مساوی پیشنهادی از سوی منطقیان برای آن است.

مشروطه‌ی عامه و حینیه‌ی ممکنه

آیا می‌توان قضیه‌ای با صورت «هر الف مادام که الف است ضرورتاً ب است» را با قضیه‌ای با صورت «[حداقل] بعضی الف‌ها [حداقل] گاهی که الف هستند، بالامکان ب نیستند» متناقض دانست؟

قضیه‌ی اخیر نسبتی را بین الف و ب بیان می‌کند که آن را می‌توان به صورت منفصله‌ای نشان داد که دارای دو مولفه‌ی زیر است:

۱- [منحصراً] بعضی الف‌ها [منحصراً] گاهی که الف هستند بالامکان ب نیستند

۲- همه الف‌ها مادام که الف هستند بالامکان ب نیستند.

حال اگر نسبت الف و ب در شرایطی که حالات (۱) و (۲) بیان می‌کنند صادق نباشد، چه حالات دیگری را می‌توان برای نسبت الف و ب در شرایط زمانی و مشروط مزبور بیان کرد؟ در پاسخ، دو حالت زیر را می‌توان به عنوان باقیمانده حالات نسبت الف و ب پیشنهاد کرد:

(۳) [منحصراً] بعضی الف‌ها مادام که الف هستند، بالامکان ب هستند؛

(۴) همه الف‌ها [منحصراً] گاهی که الف هستند بالامکان ب هستند.

بدیهی است که قضایای (۳) و (۴) در قالب مولفه‌های یک منفصله با قضیه‌ی «هر الف مادام که الف است ضرورتاً ب است» تلازم ندارند. چه، منفصله‌ی مزبور را می‌توان به صورت زیر فشرده نویسی کرد:

[حداقل] بعضی الف‌ها [حداقل] گاهی که الف هستند بالامکان ب هستند.

منفصله‌ی فوق بیان می‌کند که «ب نبودن حداقل بعضی الف‌ها در حداقل برخی زمان‌ها که الف‌ها دارای وصف عنوانی الف هستند ضروری نیست» و قضیه‌ی اصل بیان می‌کند که «ب بودن حداقل بعضی الف‌ها در حداقل برخی زمانهایی که الف‌ها دارای وصف عنوانی الف هستند ضروری است». و به عبارت دیگر در قضیه‌ی اصل، ضرورت امری (ب بودن حداقل بعضی الف‌ها در حداقل برخی زمان‌ها که الف‌ها دارای وصف عنوانی الف هستند) اثبات می‌شود و در حالات (۳) و (۴) ضرورت امر دیگری (ب نبودن حداقل بعضی الف‌ها در حداقل برخی زمان‌ها که الف‌ها دارای وصف عنوانی الف هستند) نفی می‌شود. و بدیهی است ضرورت امری با نفی ضرورت امر دیگری هیچ تلازمی ندارد و از این رو حالات (۳) و (۴) شق ثالث‌هایی برای دو قضیه‌ی مشروطه‌ی عامه و حینیه‌ی ممکنه هستند.

اما اگر در حینیه‌ی ممکنه، «گاهی» را به معنای حداقل گاهی در نظر نگیریم، حینیه‌ی

ممکنه را می‌توان به صورت منفصله‌ای نوشت که دو مولفه زیر را داشته باشد:

اختلاف متناقضان در جهت و محذور آن (علی اصغر مروت) ۲۰۳

(۱) [منحصراً] بعضی الفها [منحصراً] گاهی که الف هستند بالامکان ب نیستند؛

(۲) هیچ الفی [منحصراً] گاهی که الف است بالامکان ب نیست.

بدیهی است غیر از دو حالت فوق، دو حالت زیر را هم برای نسبت مشروط و ضروری

الف و ب می توان تصور کرد:

(۳) [منحصراً] بعضی الفها [منحصراً] گاهی که الف هستند بالامکان ب هستند.

(۴) هر الفی [منحصراً] گاهی که الف است بالامکان ب است.

(مانند: هر نویسنده فقط گاهی اوقات که می نویسد ممکن است دستش درد بگیرد)

قضیه (۳) لازم مساوی قضیه (۱) است. باقی می ماند قضیه (۴) که باید یا قضیه

اصل (هر الف مادام که الف است ضرورتاً ب است) و یا لازم مساوی آن باشد.

مضمون قضیه (۴) این است که «ب بودن الفها منحصراً در برخی اوقات که واجد

وصف عنوانی الف هستند ضروری نیست» و مضمون قضیه اصل این است که «ب بودن

الفها مادام که دارای وصف عنوانی الف هستند، ضروری است». و بدیهی است که این دو

مضمون تلازمی با همدیگر ندارند: یکجا سخن از ضرورت امری است و جایی دیگر سخن

از نفی ضرورت امری دیگر. حال، اگر چنین تلازمه‌هایی برقرار نباشد قضایای (۳) و (۴) را

می توان شق ثالث‌هایی برای دو قضیه مشروطه عامه و حینیه ممکنه دانست.

عرفیه عامه و حینیه مطلقه

منطقیان قدیم، دو قضیه عرفیه عامه و حینیه مطلقه را متناقض می دانند. به عنوان

مثال از نظر آنان قضیه‌ای با صورت «هر الف مادام که الف است ب است» و قضیه‌ای با

صورت «بعضی الف گاهی که الف است، ب نیست» به شیوه‌ای مشابه با شیوه‌ی استدلال

مادر مورد سه زوج وجهی فوق، می توان نشان داد که برای دو قضیه فوق الذکر می توان

شق ثالث زیر را ارائه کرد:

هر الف [منحصراً] گاهی که الف است ب است.

(مانند: هر نویسنده گاهی اوقات که می نویسد دستش درد می گیرد)

۹. نتیجه گیری

قضایای موجهی متناقض نیز همانند قضایای مطلقه فقط در کم و کیف با هم اختلاف

دارند. علت این که منطقیان مسلمان اختلاف متناقضان در جهت را در قضیه موجهه ذکر

کرده‌اند این است که آنها نفی ضرورت/دوام را با دوام/ضرورت نفی خلط کرده‌اند و از این راه به محذور شق ثالث (کذب متناقضان) برای متناقضانی که جهت واحدی دارند رسیده‌اند. در این مقاله نشان داده شد که برعکس آنچه قدما از منطقیان می‌پنداشتند این اختلاف در جهت است که در متناقضان ما را به محذور کذب دو نقیض می‌رساند و نه وحدت در جهت. و وحدت در جهت، هیچ محذوری را از این حیث لازم نمی‌آورد.

حاصل مباحث ما در این نوشته تا این‌جا از منظری دیگر کشف یک مورد دیگر از موارد وحدت بین دو قضیه‌ی متناقض است. قبلاً گفتیم که تاکنون بیست و پنج مورد از وحدت‌های معتبر در تناقض توسط منطقیان قدیم کشف شده است. اگر مباحثی که تا اینجا گذشت پذیرفتنی باشد این مقال را می‌توان کاشف از وحدت بیست و ششمی دانست: وحدت متناقضان در جهت.

جهت دو دسته‌ی مهم دارند: اول: دسته‌ی «ضرورت و امکان»؛ و دوم دسته‌ی «فعلیت و دوام». در مورد دسته‌ی اول گفته شد که اختلاف در جهت صرفاً امری لفظی است و با جایگزینی امکان عام به جای ضرورت، تفاوتی پیدا نمی‌شود. اما به هر حال جهت «ضرورت» بر طبق دیدگاه این مقاله، برای اولین بار به عنوان یکی از موارد وحدت بین دو قضیه‌ی متناقض معرفی می‌شود؛ لکن در مورد جهات زمانی مانند «فعلیت» و «دوام» باید گفت که جزو موارد وحدت بودن این امور در باب متناقضان، اگرچه توسط منطقیان تصریح نشده است اما لازمه‌ی قول آنها به «وحدت در زمان» در متناقضان همین است که این مفاهیم یا الفاظ زمانی، جزو موارد وحدت بین دو حکم یا دو قضیه‌ی متناقض دانسته شود.^۱

پی‌نوشت

۱. گفتنی است که پژوهش حاضر در فضای منطق قدیم اسلامی و با استفاده از امکانات آن صورت پذیرفته است و از این رو خواهش ما از خوانندگان پژوهشگری که ممکن است به مخالفت با دیدگاه این نوشتار بپردازند این است که در وهله‌ی نخست با امکانات منطق مزبور و باقرار گرفتن در این فضا به انتقادات ما از دیدگاه منطقیان مسلمان پاسخ بدهند و در وهله‌ی بعد، اگر با توجه به سایر منطق‌ها به دیدگاه مطرح در این مقاله انتقاداتی دارند به بیان نقدهای خود بپردازند.

اختلاف متناقضان در جهت و محذور آن (علی اصغر مروت) ۲۰۵

کتابنامه

- ابن سینا، ابوعلی؛ بی تا. الاشارات و التنبیها (مع شرح نصیرالدین طوسی) تحقیق: الدكتور سلیمان دنیا، القسم الاول، القاہرہ: دارالمعارف؛
- حلی، حسن بن یوسف؛ ۱۳۶۳. الجوہرالنضید فی شرح منطق التجرید، اشراف: محسن بیدارفر، قم: انتشارات بیدار؛
- خوانساری، محمد؛ ۱۳۷۹. منطق صوری، ج ۱-۲، تہران، آگاہ؛
- شہابی، محمود؛ ۱۳۶۰. رہبر خرد، تہران، کتابفروشی خیام؛
- شیرازی، صدرالدین؛ ۱۳۶۰. اللغات المشرقیہ فی الفنون المنطقیہ، در: منطق نوین، ترجمہ و شرح: عبدالمحسن مشکوہ الدینی تہران، آگاہ؛
- طوسی، نصیرالدین؛ ۱۳۷۵. اساس الاقتباس، سید عبداللہ انوار، تعلیقہ بر اساس الاقتباس، ج ۱، متن اساس الاقتباس، تہران: نشر مرکز؛
- ملکشاهی، حسن؛ ۱۳۶۷. ترجمہ و شرح اشارات و تنبیہات ابن سینا، ج ۲، تہران، سروش؛
- مظفر، محمد رضا؛ ۱۴۲۷. المنطق، بی جا، دارالتعارف للمطبوعات؛
- یزدی، ملاعبداللہ؛ ۱۴۰۴. حاشیہ ملاعبداللہ علی التہذیب، المعلق: السید مصطفیٰ الحسینی الدشتی، قم: اسماعیلیان.